

گرامی باد خاطره جاودان صمد بهرنگی، انقلابی بزرگ، معلم کبیر و یار زحمتکشان در چهل و پنجمین سالگرد جان باختنش!



صمد، از زبان دوستدارانش...

بهرروز دهقانی :

"کوهی بود با بدن چون کاهی. در برخورد اول هیچکس نمی فهمید که در این بدن لاغر چه قدرت اراده عظیمی نهفته است. این برای کسانی که روحیات او را نمی شناختند واقعا گیج کننده بود کسانی که دستخوش هر بادند و مثل آب خوردن وجدان خود را به اجاره میدهند، از این که صمد به هیچ روی فریفته پول و مقام نمی شد متحیر می شدند.
"در اقصانه محبت " گل لاله خود را قربانی زمین و مردم می کند که تخم گل در نیفتد و با برگ سرخ خود به زمین زندگی دوباره بدهد. دریغ از لاله ام با داغ سینه اش! دریغ از صمد!
چناری که به طوفان سر خم نکرد، به تبری شکست و مردی که نخواست در خوشی های تهران غرق شود، در آب های ارس غرق شد."

امیر پرویز پویان :

اکنون صمد رفته است، لیک او به یقین انسانی است که جاری جاودان در رویش فرداست. سوگواران راستین مرگ صمد آنان اند که کمتر می گویند، کمتر هیاهو می کنند لیک میکوشند تا بیشتر بشناسندش. صمد مرد بی آنکه بهشت شناخته ی خویش را تحقق یافته ببیند. همین است که مرگ او را دردناک می کند و باز همین است که بر قلمرو و تعهد دوستانش وسعت می بخشد. اگر چه بی چیز مرد. برای دوستانش میراثی بر جای نهاد که در هر گام، نشانه ی راه است. دریافته های صمد دست کم مقدمه ای بود برای شناخت دیگر وادی ها در کوشش هر انسان شرافتمندی به خاطر بنیان نهادن دنیایی قابل زیست بر مبنای دریافت هاست که با اعتقاد می گویی "دیگر بنای هیچ پلی خیالی نیست" کوتاه شده است فاصله دست و آرزو.

علیرضا نابدل :

سخن از جدایی گفت "قاراقوش"
در لحظه ای که مردان با مروت را چشم برراه بود، به قلب طوفان ها زد و خود را به دست فراموشی سپرد. اینک من، جواب "الدوز" را چه باید بدهم؟! به هنگام زمستان که کوه های برفپوش سراغ می گیرند، از رعناترین و مهربان ترین فرزند تبریز؛ فریاد میزنم: ای کوه های بلند، او را در "چنلی بل" آراز بجوید!

"کجاست صمد؟" به طعنه بپرسد اگر دشمن، مشتی بر سینه می‌کوبم و می‌گویم: صمد در وجود من و در قلب من است. همچنان می‌رزم که مرده‌اش نیز از مردم‌اش جدا نیست. جان می‌بخشد ما را صداقت او، از عشق پرالتهابش الهام می‌گیریم. هر آن‌سر میزند به قلب ما، و از کشته‌ی خویش مواظبت می‌نماید. آنکه سخن می‌سراید نمی‌پاید، و آنچه می‌پاید سخن اوست، یقین که خلق قصه عدالت را واقعیت خواهد بخشید. خذلان در خواهد افتاد به خانه ستم از عدل، و دشمن خواهد دید که صمد در مقابل اوست. این قصه ای است که خلق‌ها می‌سرایند، اگر یکی از صدا بیفتد، دیگری به صدا در می‌آید؛ قصه گو باز می‌ماند و قصه دوام می‌یابد، به خاطر خلق زندگی میکند آنکه در این جا بار آید.

خسرو گل‌سرخي :

سالی دیگر از مرگ مردمی‌ترین چهره ادبیات معاصر، صمد بهرنگی بر گذشت. اما این مرگ، مرگ نیست، زیرا که مرده‌اش نیز از مردمش جدا نیست. صمد بهرنگی با عشق به مردم و آتش که از این عشق در سینه‌اش گرمی می‌گرفت، چشم انداز محرومیت‌های جامعه را با درنگ در تضاد‌هایی که خاستگاه این حرمان‌هاست در آئینش تصویر کرد. بهرنگ این معلم محرومان از بچه‌ها آغاز کرد، جان‌مایه‌اش را از بچه‌های محروم گرفت و بدان‌ها بخشید، این بخشش او به بچه‌ها آموخت که باید راهی جست تا ایستاد و گریانند...."

و شاعر مردمی، احمد شاملو :

"آنچه مرگ صمد را تلختر میکند از دست رفت موجودی یگانه است، مرگی است که به راستی ایجاد خلأ میکند. شهری است که ویران میشود، نه فرو نشستن بامی، باغی است که تاراج میشود، نه پریز شدن گلی، چراغی است که در هم می‌شکند، نه فرو مردن شمعی و سنگری است که تسلیم میشود، نه در افتادن مبارزی. صمد چهره حیرت‌انگیز تعهد بود، تعهدی که به حق می‌باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود، غول تعهد! هیولای تعهد! چرا که هیچ‌کس در هیچ دور و زمانه‌ای همچون تعهد روشن‌فکران و هنرمندان جامعه خوف‌انگیز و آسایش‌بر هم‌زن و خانه‌خراب‌کژی‌ها و کاستی‌ها نیست. چرا که تعهد ازدهایی است که گرانبهاترین گنج عالم را پاس میدارد، گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت‌ها است."